

تنگ

جلال خالقی مطلق

نام و تنگ

در شاهنامه اصطلاح نام و تنگ به معنی «شرف، حیثیت، شهرت و آوازه نیک» فراوان به کار رفته است. واژه نام خود به تنهایی نیز دارای همین معانی هست، ولی برعکس آن، تنگ در زبان و ادب فارسی عموماً به معنی مقابل نام، یعنی «بدنامی» به کار رفته و می‌رود. از این رو شاید کسانی در فهم اصطلاح نام و تنگ اشکال داشته باشند و چنین پندارند که این اصطلاح به معنی «نام و بدنامی» است. ولی البته چنین نیست، بلکه معنی اصلی تنگ در پهلوی و فارسی «شرم، فروتنی، حرمت، آبرو»، یعنی تقریباً مترادف نام است و گویا به این معنی هنوز در تاجیکستان و افغانستان (و شاید نیز در برخی نقاط ایران) متداول است، ولی در فارسی رسمی ایران دیگر به این معنی به کار نمی‌رود و مثالهای آن در ادب فارسی نیز در این معنی بسیار اندک است، مگر در ترکیب تنگ و نبرد (نگاه شود در «فرهنگ ولف»، زیر نبرد، شماره ۱۴)، از جمله:

سواران به میدان به کردار گرد به‌ژوبین گرفتند تنگ و نبرد

سیاوخش، بیت ۱۷۷۵

شود سوی این بیشه خوک خورد به‌نام بزرگ و به‌تنگ و نبرد

بیژن و منیره، بیت ۶۳

گاه گاه در برخی از دستنویسهای شاهنامه تنگ نبرد آمده است که می‌تواند گواهی

برای کاررفت تنگ به‌طور مستقل و در معنی مورد بحث باشد. ولی در این صورت می‌بایست تنگ بدون رابطه با نبرد نیز در معنی مورد بحث فراوان به‌کار رفته باشد، ولی نرفته است، و از این رو همان تنگ و نبرد درست است. در هر حال تنگ که در اصل مرادف نام بوده، سپس تر مقابل نام شده است و معنی اصلی را تنها در اتباع نام حفظ کرده است و شاید به‌ندرت به‌طور مستقل. شاعر و خاورشناس آلمانی فریدریش روکرت حتی معتقد بود که تنگ یک تصغیر بی‌قاعده از صورت نام است (ZDMG ۱۸۵۶/۱۰، ص ۲۱۹).

خداوند نام

در شاهنامه آمده است:

خداوند نام و خداوند جای خداوند روزی ده و رهنمای

دیباچه، بیت ۲

در مصراع نخستین نام به چه معنی است؟ فرهنگها این معانی را برای نام ثبت کرده‌اند: «لفظی که بدان چیزی یا شخصی را بخوانند؛ شهرت، آوازه، لفظ، کلمه؛ صورت، صورت ظاهر؛ یاد، ذکر؛ صفت» و از این قبیل. در بیت بالا نام به کدام یک از این معانی است؟ به گمان نگارنده نام دقیقاً به هیچ یک از این معانی نیست، بلکه به معنی هستی است که از گسترش معنی نخستین که برای نام ذکر شد، پیدا شده است. توجیه آن چنین است:

برای دریافت هر چیز باید آن را نخست نامی بدسیم و از این رو هستی بی‌نام وجود ندارد. به سخن دیگر نام هر چند عرض است، ولی یک عرض لازم است، یعنی به هیچ‌روی از ذات جدا نیست و از این جا عملاً مترادف هستی و در بیت بالا به معنی مطلق هستی است. خداوند نام و جای یعنی خداوند گون و مکان.

مؤلف فرهنگ آندراج نیز متوجه این معنی نام شده است. او در معنی نام می‌نویسد: «نیز کنایه از ذات، چه در افواه نسبت فعل به نام واقع می‌شود... و چنان که عوام گویند: باقی می‌ماند نام خدا و بس. یعنی ذات او تعالی و قدس، و همچنین در این بیت خواجه نظامی:

کسی کاین ستم خیزد از نام او بدین روز باشد سرانجام او»

نظامی نام را باز هم در این معنی به‌کار برده است. در بیت‌های زیر نام یافتن به معنی «هستی گرفتن» و نام به معنی «هست» است.

به نام آن که هستی نام از او یافت فلک جنبش، زمین آرام از او یافت
همه بودی از بود او هست نام تمام اوست، دیگر همه ناتمام
اقبال نامه (باکو ۱۹۴۷)، ص ۲۷/۴

در باورداشتهای مردم نیز نام همیشه با هستی پیوند ذاتی داشته و دارد. مثلاً این رسم که کودک را تا به سال بلوغ نمی‌رسید، نام نمی‌نهادند (مثال پسران فریدون در شاهنامه) و یا کودک را دو نام می‌نهادند، یکی نام راستین و پنهانی که در گوش کودک می‌گفتند و جز پدر و پدر او کسی آن را نمی‌دانست، و یکی نام دروغین و آشکار که کودک را بدان می‌خواندند (مثال شیرویه در شاهنامه)، از این سبب بود که جادوگران از راه دانستن نام راستین کودک بر هستی او دست نیابند. همچنین نامهایی چون بمانی، نمیری، بمانعلی، دختر بس، همین بس، خدابس و از این قبیل که به کودک می‌دهند همه از همین اعتقاد به تأثیر نام بر هستی برآمده است. برخی معتقدند که در داستانهای حماسی نیز علت پنهان داشتن نام از حریف همین اعتقاد به تأثیر نام است. زیرا با دانستن نام حریف می‌توان بر هستی او دست یافت. ولی به گمان نگارنده بیشتر تحقیر کردن حریف منظور بوده است.

«فوردین» نه «فرودین»

این واژه بنا بر «فرهنگ ولف» یازده بار در شاهنامه به کار رفته است. در دستنویس فلورانس مورخ ۶۱۴ که کهنترین دستنویس موجود شاهنامه و تنها شامل نیمه نخستین کتاب است، این واژه همه جا به صورت فوردین (جمشید، بیت ۵۳؛ جنگ مازندران، بیت ۳۱؛ بیژن و منیژه، بیت‌های ۵۴۰ و ۶۵۷) و در دستنویسهای دیگر نیز غالباً به همین صورت آمده است. این واژه همچنین دو بار در لغت شهنامه تألیف عبدالقادر بغدادی (شماره‌های ۷۴ و ۱۰۳۵) و یک بار در معجم شاهنامه تألیف محمد بن علوی طوسی (به تصحیح حسین خدیو جم، تهران ۱۳۵۳، ص ۳۶) آمده است و هر سه بار به همین صورت فوردین. همچنین در کتاب راحة الصدور تألیف محمد بن راوندی این واژه یک بار در بیتی از شاهنامه آمده است که در دستنویس اساس تصحیح، یعنی دستنویس مورخ ۶۳۵ باز به صورت فوردین است (به تصحیح محمد اقبال، لندن ۱۹۲۱، ص ۳۵۸)، ولی مصحح به گمان آن که این صورت نادرست است آن را به حاشیه برده و ضبط فوردین را از شاهنامه چاپ ماکان به متن آورده است. در دیگر متون کهن فارسی نیز

صورت فروردین فراوان به کار رفته است. از جمله دو بار در دیوان عثمان مختاری، در گذشته در نیمه نخستین سده ششم. در این جا نیز در کهنترین دستنویس کتاب، مورخ ۶۹۲ در هر دو بار به صورت فروردین آمده است (دیوان، به تصحیح جلال الدین همائی، تهران ۱۳۴۱، ص ۲۱). شادروان همائی در حاشیه همان صفحه درباره فروردین شرحی نوشته است که عیناً نقل می‌شود: «هر دو نسخه (ص، س) این جا و در قافیه شعر بعد فروردین، و در سایر نسخ فرودین است. کلمه فروردین که لغت یا لهجه‌ای از فرودین مرادف فروردین می‌باشد، در نسخه‌های خطی قدیم مخصوصاً دواوین شعرا بسیار دیده شده و در فرهنگها نیز با حرکات مختلف به همان معنی فروردین به ضبط آمده است.» سپس شواهد دیگری از منوچهری و عبدالواسع جبلی نقل کرده است. همچنین ثعالبی در غررالسیر (تصحیح زنتبرگ، تهران ۱۹۷۰، ص ۲۶۰) فروردگان را فروردجان نوشته است. لذا بر اساس این شواهد متعدد صورت درست این واژه در سده‌های نخستین شعر فارسی فروردین است و نه فرودین.

بخش تاریخ و فرهنگ خاور نزدیک، دانشگاه هامبورگ

جلال متینی

سندی معتبر در ترک بودن نظامی گنجوی!

بیش از هفتاد سال است که افرادی، در اجرای سیاستی خاص، بزرگانی چون نظامی و خاقانی و مولانا جلال الدین و ابوعلی سینا و حتی زردشت را ترک می‌خوانند. بازار این گونه سخنان بی پایه، در آذربایجان شوروی سابق بسیار گرم بود چنان که در کشور ترکیه نیز رونق بسیار دارد. در شماره اول سال چهارم ایران‌شناسی به نقل از روزنامه پراودا روشن ساختیم که بی تردید آذربایجانی خواندن نظامی گنجوی و ترک دانستن او توطئه روسهاست و نوشتیم که این رفیق استالین بود که در سوم آوریل ۱۹۳۹ در مصاحبه‌ای، نظامی را آذربایجانی خواند و مدعی شد که قسمتی از آثار او نیز به ترکی است.

رفیق استالین ضمن مصاحبه با نویسندگان درباره شاعر آذربایجان، نظامی، سخن می‌گفتند و قطعاتی از آثار او را در میان می‌گذاشتند تا به وسیله سخنان شاعر این نظریه را رد کنند که گویا شاعر بزرگ برادران ما، آذربایجانیها، را باید به ادبیات ایران تقدیم نمود فقط به آن دلیل که شاعر

قسمت بزرگ آثار خود را به زبان فارسی نوشته است» («پنجاهمین سالگرد یک تحریف تاریخی»، ایران‌شناسی، سال ۴، شماره ۱ ص ۶۶-۷۷).

پس از اعلام این مطلب از سوی استالین بود که علمای ماوراء ارس از جمله آکادمیسین میرزا ابراهیم اف عضو فرهنگستان علوم آذربایجان و دکتر رفیعی و... به استناد کشف استالین، در مراسم هشتصدمین سال تولد نظامی در اتحاد جماهیر شوروی، نظامی را ترک و آذربایجانی خواندند، و البته هیچ یک از آنان، آن بخش از اشعار ترکی او را به کسی معرفی نکردند!

پس از استالین، یکی از محققان ماوراء ارس (جمهوری فعلی آذربایجان) به سندی بی نظیر دست یافت که در آن نظامی، خود به صراحت اقرار کرده که «ترک» است و پدرانش نیز همه ترک بوده‌اند. منتها این سند «اندکی» مخدوش به نظر می‌رسد. این سند بسیار معتبر در کتاب «نظامی و ادبیات ترکی» تألیف ارسلی نوشابی، (نشریات علم، باکو، سال ۱۹۸۰) بدین شرح آمده است: علی گنجعلی، از محققان سرشناس جمهوری آذربایجان شوروی در مقدمه بر کتاب لیلی و مجنون نظامی، ترجمه شاعر ترک م. ک. کورتون جان، نوشته است که به یاد ندارد این بیت نظامی را در کدام یک از نسخه‌های خطی محفوظ در کتابخانه ایاصوفیه استانبول دیده است که نظامی در آن به ترک بودن خود و پدرانش صریحاً اقرار کرده، بیت این است:

پدر بر پدر مرا ترک بود به فرزاندگی هر یکی گرگ بود
ولی مشکل این‌جاست که گنجعلی به‌ساد ندارد این بیت را در کدام یک از دست‌نویسهای قدیمی محفوظ در آن کتابخانه دیده است! (ص ۵)

بنده می‌پذیرم که استاد علی گنجعلی به‌راستی به یاد ندارد که این بیت را در چه نسخه‌ای دیده است، ولی تصدیق نمی‌فرماید که اگر وی «اندکی» با زبان فارسی و زبان و سبک شعر نظامی گنجوی آشنایی داشت، به یک نظر در می‌یافت که این بیت سست از نظامی گنجوی نیست. بیتی که در آن «ترک» با «گرگ» قافیه شده است، مصراع اول آن از نظر دستوری عیب و ایراد دارد، و مصراع دوم آن نیز کاملاً بی‌معناست. آیا تا به حال شنیده‌اید که فارسی‌زبانی گفته باشد پدران من از نظر «فرزاندگی» هر یک چون «گرگ» بوده‌اند؟ تا چه رسد به شاعری چون نظامی، با آن زبان فاخر بی‌مانندش؟!

چه بایدمان کرد که امروز علمایی مانند علی گنجعلی و میرزا ابراهیم اف و دکتر

رفیعی و شاگردانشان در ماوراء ارس امام و مقتدای عده‌ای از هموطنان ما شده‌اند که در ایران و اروپا و امریکا به تکرار سخنان بی پایه و اساس آنان مشغولند.

یکی دخمه کردش ز سَم ستور

آقای جلیل اخوان زنجانی در بخش «نکته‌ها»ی شماره پیش ایران‌شناسی نوشته‌اند در شاهنامه، آن‌جا که رستم در فکر ساختن دخمه‌ای برای سهراب است چنین آمده:

همی گفت اگر دخمه زرین کنم ز مشک سیه گردش آگین کنم
چون من رفته باشم نماند به جای و گرنه مرا خود همین است رای
یکی دخمه کردش ز سَم ستور جهانی به زاری همی گشت کور

(شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، داستان رستم و سهراب، بیت‌های ۱۰۰۷-۱۰۰۹)

به نظر ایشان «سَم ستور» نادرست است، و این دو کلمه بر اثر تصحیف خوانی کاتب، که در اصل «سَم اسپنور» (به معنی «گور گود») بوده، پیدا شده است. آقای اخوان زنجانی ضمن بیان معنی دو کلمه «سَم» و «اسپنور» افزوده‌اند که واژه «اسپنور» بر روی سنگ قبری که در کشور چین یافت شده نیز دیده می‌شود. سنگ گوری که به دو زبان پهلوی و چینی‌ست و مربوط است به گور بانویی که در سال ۲۴۰ یزدگردی درگذشته است.

اگر اشتباه نکنم این موضوع را نخستین بار زنده یاد نوشین در واژه‌نامه عنوان کرده است، البته با تفاوتی. وی به استناد معنی مذکور برای لفظ «سَم» در لغت فرس اسدی، بیت فردوسی را چنین معنی کرده است: یعنی رستم با خود می‌گفت: «اگر دخمه زرینی بسازم، ساییده می‌شود و از بین می‌رود پس دخمه‌ای مانند خانه یا آغل ستور ساخت...» (ص ۲۹۹).

از سوی دیگر به نظر بنده دلائلی که ایشان برای اثبات مدعای خود ذکر کرده‌اند کافی به نظر نمی‌رسد زیرا:

- ۱- در تمام دستنویسهای کهن شاهنامه که اساس کار آقای دکتر خالقی مطلق است، و نیز در چاپهای مول و بروخیم، در بیت مورد بحث، بی استثناء لفظ «ستور» آمده، و در مورد کلمه نخستین نیز فقط در یک نسخه به جای «سَم» لفظ «بیم» نوشته شده است؛ ۲- کلمات «سَم» (به معنی گود) و «اسپنور» (به معنی گور)، گرچه پهلوی‌ست، اما در شاهنامه بر اساس «فرهنگ ولف»، مطلقاً بکار نرفته‌اند؛ ۳- بنداری نیز در ترجمه عربی شاهنامه فردوسی، این بیت را چنین ترجمه کرده است: «...و دفن و بنوا علیه

ترتبه من حوافر الخیل...». بطوری که ملاحظه می‌شود وی نیز «سَم ستور» را برابر «ناخن چارپایان» دانسته است.

دربارهٔ درستی «سَم ستور» سالها پیش آقای دکتر خالقی مطلق در مقالهٔ «یکی دخمه کردش ز سَم ستور» (نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آذربادگان، زمستان ۱۳۵۷، ص ۴۶۲-۴۷۰) دلایل خود را ذکر نموده و نظر نوشین را نیز از جمله به استناد قول هرودوت دربارهٔ تدفین اسکت‌ها رد کرده‌اند. دکتر خالقی نوشته است رستم برای تبرک، به گذاشتن سَم اسب که از اشیاء مقدسی بوده که همراه مرده می‌کرده‌اند، بسنده کرده است. ایشان در همان مقاله افزوده‌اند اگر ضبط مول و بروخیم را نیز بپذیریم («چو سَم ستور» به جای «ز سَم ستور»)، باز در اصل مطلب تغییری حاصل نمی‌شود یعنی دخمه‌ای به شکل سَم ستور برای او ساخت که باز تقدس سَم اسب را در میان ایرانیان قدیم تأیید می‌کند.

حشمت مؤید

سراجی سگری، حلقه‌ای دیگر در نسبنامهٔ غزل «زلف آشفته»

سالها پیش وقتی کتاب «روایه‌های از یادرفته»^۱ تألیف دکتر وارث کرمانی را می‌خواندم، به شعری برخوردم که صریحاً یادآور غزل «زلف آشفته» حافظ بود. یادداشتی در جوف کتاب گذاشتم بدین عزم که اگر روزی فرصتی دررسید و در باب نسبنامهٔ آن غزل چیزی نوشتم، این شعر را نیز بیاورم. آن فرصت فرارسید و آن مقاله نوشته شد و در «یادنامهٔ استاد پرویز ناتل خانلری» به طبع رسید،^۲ ولی آن یادداشت در جوف «روایه‌های از یادرفته» همچنان از یادرفته ماند، تا چندی پیش که بار دیگر آن کتاب را در دست داشتم و متوجه آن «نکته» و از غفلت خویش شرمسار شدم. حال آن «نکته» را با اندکی بسط مطلب به عنوان ذیل یا ضمیمه‌ای بر مقالهٔ «نسبنامهٔ...» تقدیم می‌کنم.

شعر مورد نظر تغزلیست در هفت بیت در آغاز قصیده‌ای سی و هشت بیتی از سراجی سگری. پیش از نقل آن تغزل مختصراً سراجی را که زیاد شناخته نیست معرفی می‌کنم.

سید سراج‌الدین سگری متخلص به سراجی در نیمه دوم قرن ششم هجری در سگزآباد نیشابور تولد یافته و ظاهراً به سال ۶۵۲ در دهلی در گذشته است. دیوان او به کوشش فاضل گرامی دکتر نذیر احمد در هندوستان با دو مقدمه فارسی و انگلیسی منتشر شده است.^۲ شرح حال او را دانشمند فقید سعید نفیسی که خود مالک دستنویسی از دیوان سراجی بوده است در تاریخ نظم و نثر در ایران (ص ۱۷۲) و پس از آن مرحوم، استاد دکتر ذبیح الله صفا با دقت و استقصای بیشتر دو بار نوشته‌اند: بار اول در «یادنامه سعید نفیسی»^۳ و بار دوم در کتاب تاریخ ادبیات در ایران.^۴ میان آراء این سه استاد (نفیسی و صفا و نذیر احمد) اختلافاتی هست همچنان که در تذکرها نیز وحدت نظر درباره سفرهای سراجی سگری و درباری که وی بدان بستگی داشته است و دیگر جزئیات احوال او، نیست و علاقه‌مندان اطلاع بیشتر باید به منابع مزبور مراجعه نمایند.

پیش از توضیح درباره منشأ الهام سراجی تفضل او را نقل می‌کنم:

سرمست و بی‌قرار و دل‌آزار نیم‌شب	آمد به عریده بر من یار نیم‌شب
با زلف دلربای و دو رخسار همچو زر	با لعل درنثار و شکر بار نیم‌شب
آن دلبری که آمد و پای دلم بیست	دست غمش به طره طرار نیم‌شب
ترسا و مؤمن از غم زلف و رخسار مدام	برهم زتند مصحف و زنار نیم‌شب
بنشست و گفت خیز و یار آن که بزم از او	خرم شود چو روضه فرخار نیم‌شب
آن می که گردد از لمعات شعاع او	روشن چو نیم‌روز شب‌تار نیم‌شب
ساقی اگر نگاه کند نیم‌شب در او	گردد رخس به گونه گلنار نیم‌شب

این شعر چون نسیب و مقدمه‌ای است برای ورود در ذکر ممدوح، طبعاً برخلاف غزل، ناقص است ولی در همین هفت بیت وجوه مشترکی با غزلهای حافظ و متقدمان او دیده می‌شود، چه در الفاظ و چه در مضامین، که محتاج توضیح نیست.

پیش از سراجی، سنائی و انوری و جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی و خاقانی و ظهیر قاریابی و عطار جمعاً هفت غزل در مضمونی مشابه سروده بودند. اما سراجی ظاهراً از مجیرالدین بیلقانی (متوفی در ۵۷۸) الهام گرفته است، گو این که می‌گوید مطلع قصیده را ممدوح ساخته بوده و سپس از شاعر خواسته است که با آن طبع خود را بیازماید. خواه این سخن راست باشد خواه تملق گونه‌ای برای خوشآمد ممدوح، مسلم است که سراجی (یا شاید واقعاً ممدوح او) غزل مجیر بیلقانی را می‌شناخته و آن را سرمشق خود

قرار داده است:

این مطلع او نهاد بر او بست یک ردیف از بهر طبع لولوی شهوار نیم‌شب
و آن‌گه به بنده گفت که خاطر بیازمای در مدح شهریار به افکار نیم‌شب
پس من به پای بکر معانی مجبروار با شب‌روان شدم به در یار نیم‌شب^۶
این مصرع اخیر تضمین مطلع غزل مجیرالدین بیلقانی است که مضمون آن با غزل‌های مورد
نظر حافظ و دیگران فرقی اساسی دارد. در غزل مجیر، گوینده است که نیم‌شب به در یار
می‌رود و حال آن که در آن غزل‌ها، و در تغزل سراجی نیز، معشوق است که به دیدار
گوینده می‌آید. غزل مجیر بیلقانی ۱۱ بیت است. برای نمونه چند بیت آن را نقل
می‌کنیم:

با شب‌روان شدم به در یار نیم‌شب جستم به سوی حضرت او بار نیم‌شب
در گرچه آه‌نین بد و مسمار آتشین آهم نه در گذاشت نه مسمار نیم‌شب
خورشید بود قافله‌سالار آسمان بر بست رخت قافله‌سالار نیم‌شب^۸

با تغزل سراجی سگزی که از حیث ترتیب تاریخی میان عطار و فخرالدین عراقی
واقع است شمار حلقه‌های این سلسله به ۱۵ می‌رسد.

بخش زبان‌ها و تمدن‌های خاور نزدیک، دانشگاه شیکاگو

یادداشت‌ها:

۱ - Waris Kimani, *Dreams Forgotten. An Anthology of Indo-Persian Poetry*. Aligarh 1984, p. 47-48.

نقد و بررسی این کتاب در ایران‌نامه، سال ششم (۱۹۸۷) ص ۱۴۶-۱۴۹، آمده است.

۲ - «نسب‌نامه یک غزل حافظ و مخمس آن به ترکی». ایران‌شناسی، سال سوم، تابستان ۱۳۷۰، ص ۲۴۴-۲۳۷.

۳ - دیوان سراجی سگزی، با مقدمه و تعلیقات نذیراحمد. دانشگاه اسلامی علی‌گره، ۱۹۷۲.

۴ - «یادنامه سعید نفیسی». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال ۱۹، شماره ۲-۱، ص ۵۹-۴۵.

۵ - تاریخ ادبیات در ایران، جلد سوم، بخش اول، ص ۳۶۲-۳۸۴.

۶ - دیوان سراجی سگزی، ص ۱۸-۴۲ «روایات از یادرفته»، ص ۴۸.

۷ - تفکیک «شب» از «روان» در متن سراجی و الحاق آن دو در غزل بیلقانی کار آقابان نذیر احمد و دکتر محمدآبادی است و تفاوت معنی این دوگونه تحریر البته بر خواننده روشن است. در متن چاپی دیوان سراجی، مصرع
اول از بیت سوم «معالی» آمده است، نه «معانی». در بیت اول به گمان این بنده باید «بحر» باشد نه «بهر».

۸ - دیوان مجیرالدین بیلقانی، تصحیح و تعلیق دکتر محمدآبادی، تبریز، ۱۳۵۸، ص ۲۵۴-۲۵۳. آقای دکس
محمدآبادی این شعر را در بخش «شکوائیات» آورده‌اند.